

جنگ جمل

<?xml encoding="UTF-8">

تنها چند ماه پس از روی کار آمدن امام در سال 36 هجری، نخستین جنگ داخلی میان مسلمانان با تحریک گروهی پیمان شکن به رهبری طلحه، زبیر و عایشه، در جمادی الثانی همان سال برپا شد. برای آن که زمینه تاریخی این حادثه تلخ بهتر روشن شود، مناسب است مروری بر خطوط سیاسی موجود در مدینه آن روز داشته باشیم.

در رخدادهاي پس از رحلت رسول خدا (ص) اشاره کردیم که در میان مهاجران دو گرایش اموی و هاشمی بود که هیچ کدام نتوانستند خلافت پس از آن حضرت را به دست آورند. امویان به دلیل عنادورزی طولانی‌شان بر ضد اسلام و هاشمیان به دلیل حسادت قریش و بویژه مشکلاتی که با امام علی (ع) داشتند. نتیجه کنار گذاشتن این گروه آن بود که جناح میانی قریش که همان ابوبکر و عمر بودند بر سر کار آمدند. در دوره این دو نفر هر چه بود، زمینه مناسبی در میان تمامی قریش برای عثمان که خود از بنی امیه بود پیش آمد. در مسائل انتخاب عثمان گذشت که او تا چه اندازه در میان قریش محبوب القلوب بود. زمانی که عثمان در دایره قریش تنها به امویان پرداخت، بار دیگر خط میانی، هوس خلافت کرد. در میان آنان طلحه که هم طایفه ای ابوبکر یعنی از بنی تیم بود، خواست تا با حمایت عایشه، به خلافت دست یابد. زبیر نیز چندی او را کمک می کرد و گاه خود هوس خلافت داشت. زمان برپایی جنگ جمل، ابن عباس به زبیر گفت: عایشه حکومت را برای طلحه می خواهد، تو در این میانه چه می کنی؟ (1) این خط میانی در مدینه فرصتی نیافت و مشاهده کرد که پس از کنار رفتن امویان، علی (ع) از بنی هاشم بر سر کار آمد. اکنون چه باید می کرد؟ ابتدا حکومت جدید را پذیرفت به گمان آن که بتواند سهم عمده ای در حکومت تازه داشته باشد. طلحه و زبیر پیشنهاد کردند تا حکومت بصره، کوفه و یا شام به آنها سپرده شود، امام با زیرکی فرمودند که در مدینه بیشتر به آنان نیاز دارد. (2) این هدف بر آورده نشد و طلحه و زبیر سران این خط میانی، به قصد انجام عمره راهی مکه شدند تا در آنجا با عایشه که از پیش از قتل عثمان به مکه رفته و هنوز باز نگشته بود، در این باره مذاکره کنند.

تا اینجا سه خط سیاسی وجود دارد. خط بنی هاشم، خط بنی امیه و خط میانی قریش که بعدها به عنوان «ابناء المهاجرین» در شورش عبد الله بن زبیر ظاهر شد. حرکت جمل تبلور قدرت نمایی از خط میانی قریش است که خود را تابع ابوبکر و عمر می داند. طلحه و زبیر در مکه توانستند عایشه را به همراهی خود راضی کنند و این بزرگترین موفقیت برای آنان بود. عایشه هم با طلحه مناسبات خاندانی داشت و هم برای عبد الله بن زبیر فرزند خواهرش دلسوزی می کرد. در این سفر عبد الله نقش عمده ای در همراه کردن عایشه برعهده داشت. آنها توانستند سه هزار نفر را همراه خویش کرده و راهی بصره شوند.

مستمسک پیمان شکنان چند مطلب بود. نخست آن که عثمان مظلوم کشته شده است. این امر در حالی مطرح می شد که طلحه، عایشه و زبیر از کسانی بودند که بیشترین سهم را بر آشوبی که منتهی به قتل عثمان شد داشتند. آنان با پرویی تمام گفتند که توبه کرده و اکنون برای جبران کار خویش دست بکار انتقام خون خلیفه مظلوم شده اند! بطور قطع مطرح کردن این امر، برای تحمیق توده های مسلمانی بود که از واقعیت ماجرا خبر

نداشتند. نکته دیگر آن بود که آنان در مدینه، به اجبار بیعت کرده اند، بنابر این، آن بیعت درست نبوده و حکومت امام، لاقلاً در نظر آنان مشروع نیست، همان طور که تعهدی- به دلیل آن بیعت به قول آنها اجباری- نسبت به اطاعت از خلیفه ندارند. راه حلی که مطرح کردند این بود که، کار به آنچه در پایان حیات عمر مطرح شد یعنی «شورا» باز گردد. زمانی که عایشه از طلحه و زبیر وظیفه خویش را پرسید به او گفتند: تو به مردم بگو عثمان مظلوم کشته شده و باید کار خلافت به شورایی میان مسلمانان باز گردد یعنی وضعیتی که عمر برای پس از خود ایجاد کرد. (3) مطرح شدن آن شورا که طلحه و زبیر نیز در آن بودند، روزنه امیدی برای خلافت آنان بود. وجود این شورا سبب شده بود تا طلحه و زبیر و حتی سعد وقاص، گمان کنند که برای خلافت اهل بیت کامل دارند. زبیر در بحبوحه جنگ جمل، به امام علی (ع) گفت که ما اهل بیت تو را برای خلافت بیش از خود نمی دانیم. (4)

امویان ساکن در حجاز، از روی فرصت طلبی به کمک این گروه شتافتند. مروان بن حکم، عبد الله بن عامر، عبد الرحمان بن عتاب بن. . . ابی العاص و نیز سعید بن عاص از کسانی بودند که به تحریک مردم پرداختند. اندکی بعد سعید بن عاص و مغیره بن شعبه ثقفی که او نیز در آغاز از مدافعان این حرکت بود، از ماجرا کناره گرفتند. (5) همراهی امویان در این مقطع تنها و تنها از روی فرصت طلبی و نه اعتقاد به سخنان طلحه و یا زبیر بود. می دانیم که مروان در پایان جنگ جمل، با زدن تیری به طلحه و کشتن او، انتقام خون عثمان را گرفت.

درباره عایشه همسر پیامبر (ص)، باید تأمل بیشتری کرد. عایشه در طول سالهای خلافت پدر و نیز دوست پدرش عمر، دارای موقعیت بسیار بالایی بود. عمر در دوران خلافت، سهم او را بیش از سایر زنان پیامبر (ص) می داد و این بدان خاطر بود که در تحولات خلافت او نیز نقش مهمی داشت. (6) گفته اند که عایشه حق زیادی بر عهده عمر داشته است. (7)، در برابر، عایشه نیز می گفت: در عزای عمر، صدای جنیان را می شنیده است که برای عمر نوحه خوانی می کردند. (8) حتی در خواب چنان شد که گویی در نظر عایشه آمده است که عمر نبوت نیز داشته است. (9) او با استفاده از استعدادش در نقل حدیث، و به اعتبار آن که همسر رسول خدا (ص) بود، تا آخر، این اعتبار را حفظ کرد، گرچه معاویه با او و او با معاویه میانه خوبی نداشتند. عایشه در تمام این سالها کوشید تا خود را عزیزترین همسر رسول خدا (ص) شناسانده و تصویر مقبولی از خود و پدرش باقی بگذارد. عایشه سن خود را در وقت عقد شش یا هفت ساله و در وقت ازدواج نه سال دانسته است. (10) او علی رغم وجود اخباری دال بر آن که رسول خدا (ص) گاه عذر او را از ابوبکر خواسته، (11) می گفت: ازدواج او با پیامبر (ص) از آسمان تدارک شده است. (12) این در حالی است که می دانیم زینب دختر جحش تنها همسر پیامبر (ص) بود که چنین افتخاری داشت و به آن می بالید. (13)

عایشه در اواخر خلافت عثمان، سخت با وی درگیر شد. او تحت تأثیر مخالفتیایی که با عثمان شد و نیز انتقاداتی که خود او به وی داشت، درست رو در روی عثمان قرار گرفت. عایشه بر خلاف دیگران زنان پیامبر (ص) خود را از ابتدا درگیر سیاست کرده و طبیعتاً شخصیتی سیاسی داشت. او نمی توانست در برابر موجی از شورش بر ضد عثمان، ساکت بماند. نکته قابل بررسی آن است که علی رغم وجود موانع فراوان برای او، در دست زدن به این اقدام سیاسی بسیار خطرناک، چه چیز او را وادار کرد تا این چنین خود را درگیر این ماجرا کند؟ به باور ما تا آنجا که به مخالفت وی با امام علی (ع) مربوط می شد، تنها چیزی که انگیزه اصلی او برای شرکت در این ماجرا بود، بغض و کینه ای بود که او از سالهای زمان حیات پیامبر (ص)، نسبت به بنی هاشم و در راس آنها به فاطمه و علی داشت. شیخ مفید نمونه هایی از بغض عایشه را نسبت به امیر المؤمنین آورده است. (14) در غیر این صورت، می دانیم که او آگاهترین افراد به برائت علی (ع) از مسائل مربوط به قتل عثمان بوده و به این نکته نیز

واقف بوده که خود سهم عمده ای را در این کار داشته است. (15)

افزون بر آن، او علاقمند به بازگشت خلافت به بنی تیم بود. زمانی که مخالفت بر ضد عثمان اوج گرفت، عایشه برای انجام حج عازم مکه شده بود. در آنجا شنید که عثمان کشته شده و طلحه به جای وی آمده است. عایشه بسیار خوشحال شده و به سوی مدینه به راه افتاد و تا منطقه سرف آمد. در آنجا شنید که مردم با علی (ع) بیعت کرده اند. وی با شنیدن این خبر از همانجا به مکه بازگشت و فریاد مظلومیت عثمان را سر داد. (16) زمانی که عایشه شنید که مردم با علی (ع) بیعت کردند گفت: یک شب عثمان به تمام عمر علی (ع) برابری می کند. (17) بعدها نیز که امام شهید شد، عایشه نام کودکی را که نزد او آورده بودند «عبد الرحمان» گذاشت! (18) عایشه، بعد از شکست جمل به ابن عباس گفت: هیچ شهری برای من مبعوض تر از شهری که شما بنی هاشم در آن باشید نیست. (19) بعدها عایشه در نقل خبر آمدن پیامبر (ص) در روزهای آخر حیات، می گفت: دو نفر زیر بازوی پیامبر (ص) را گرفته بودند. یکی از آنها قثم بن عباس بود و یکی نیز مردی دیگر! راوی خبر می گوید: مقصودش از مرد دیگر، علی (ع) بوده است. (20) البته او گاه اعتراف می کرد که عزیزترین مردان نزد پیامبر (ص) علی و عزیزترین زنان نزد او فاطمه (س) بود. وقتی از وی سؤال شد که پس چرا چنین کردی، لبه خمارش را بر صورتش افکند و گفت: کاری بود که شد! (21) در کلامی از خود امام دلایل کینه عایشه نسبت به آن حضرت آمده است. اولاً آن که رسول خدا (ص) در موارد مختلف او را بر پدرش ترجیح داده بود. ثانیاً مساله اخوت میان پیغمبر (ص) و امام که برای ابوبکر، عمر را برگزید. ثالثاً بستن تمامی درهای خانه های اصحاب به مسجد و بازگذاشتن در خانه امام به مسجد. رابعاً دادن پرچم پیروزی به دست امام در جنگ خیبر در حالی که ابوبکر روز قبل از آن نتوانسته بود کاری انجام دهد. خامساً ماجرای اعلام براءت که پیامبر (ص) اول ابوبکر را فرستاد، اما به دستور خداوند، او را باز گرداند و به دست امام سپرد. سادساً کینه عایشه نسبت به خدیجه که به فاطمه (س) دختر او سرایت کرده بود سابعاً محبوبیت امام نزد پیامبر (ص) بطوری که یک بار که علی (ع) بر پیامبر وارد شد، آن حضرت او را در کنار خود نشاند و در برابر اعتراض عایشه از امام ستایش کرد. این کینه او را نسبت به امام افزایش داد. (22) شیخ مفید در قسمت پایانی کتاب الجمل خود، فصلی دیگر در علت بغض عایشه نسبت به امام آورده است. (23) بعدها نیز که خواستند امام حسن (ع) را در نزدیکی پیامبر (ص) دفن کنند، عایشه مخالفت کرد و گفت: چرا شما می خواهید کسی را در خانه ام دفن کنید که من او را دوست ندارم. (24) احمد امین نیز توضیحاتی درباره علل کینه عایشه سبب به حضرت فاطمه سلام الله علیها داده است. (25)

طلحه و زبیر به مکه آمدند و به درستی دریافتند که کار آنها بدون عایشه سامان نمی یابد. (26) آنها به وی گفتند: اگر مردم بصره تو را ببینند، همگی با تو متحد امام درباره عایشه فرمود: مطاع ترین مردم در میان مردم. (28) با مذاکرات متعددی که صورت گرفت، عایشه پذیرفت تا همراه آنان به بصره برود. رفتن عایشه چندان آسان نیز نبود. او در درجه اول باید پاسخ مخالفت آشکارش را با این آیه قرآن می داد که به زنان پیامبر (ص) تکلیف می کند که: «و قرن فی بیوتکن» در خانه هایتان بمانید. این آیه به صراحت زنان رسول خدا (ص) را از بیرون رفتن از خانه که مصداق روشن آن شرکت در نزاعهای سیاسی بود، نهی کرده است. بطوری که گفته شده عمر حتی رفتن به سفر حج را نیز برای آنان تردید داشت و تنها یک بار، با ایجاد محدودیتهای فراوان اجازه حج به آنان داد. برخی از زنان حضرت چون سوده و زینب به همین دلیل حاضر به سفر حج نیز نشدند. (29) ام سلمه کوشش فراوانی کرد تا عایشه را از این سفر منع کند. جالب است که عایشه از او خواسته بود تا همراه آنان به بصره برود. او به ام سلمه گفت: عبد الله بن عامر به من گفته است: در بصره صد هزار شمشیر آماده است، آیا تو برای اصلاح این کار

همراه ما مي آيي؟ ام سلمه گفت: براي خون عثمان! تو خود شديدترين افراد بر ضد وي بودي. آيا تو نبودي که او را نعتل مي ناميدي؟ ام سلمه قدری از فضایل امام علي (ع) را براي وي گفت و از او خواست تا با کسی که مهاجر و انصار با او بيعت کرده اند مخالفت نکند. از جمله به اين سخن پیامبر (ص) اشاره کرد که حضرت فرمود: «علي ولي کل مؤمن و مؤمنة». عبد الله بن زبیر که دم در ايستاده بود، گفت: ما چنین سخني از آن حضرت نشنيديم. ام سلمه گفت: اما خاله تو آن را شنیده و اين را که پیامبر (ص) فرمود: «علي خليفتي عليكم في حياتي و مماتي». عايشه تاييد کرد که چنین چیزی را شنیده است. (30) سخن عايشه آن بود که براي اصلاح کار مسلمانان دست به اين اقدام مي زند! او کوشيد تا حفصه را همراه خود کند. حفصه گفت: راي او راي عايشه است و بدین ترتيب مصمم شد تا عازم بصره شود، اما عبد الله بن عمر او را از همراهي با اصحاب جمل بازداشت. (31)

ام سلمه که از علاقمندان به اهل بيت است، نامه اي به امام نوشت و ضمن خبر دادن از اقدام شورشيان گفت: به خدا سوگند اگر نبود که زنان پیامبر (ص) در خروج از خانه هايشان نهي شده اند همراه تو مي آمدم. اکنون عزيزترين عزيزانم، يعني فرزندان عمر بن ابي سلمه را همراهت مي فرستم. (32)

ام سلمه در ميان مردم مکه نيز به تبليغ از امام علي (ع) پرداخت و به آنان گفت: من شما را به تقوای الهي فرا مي خوانم، در اين زمان کسی را بهتر از علي نمي شناسم. (33)

ميمونه همسر ديگر پیامبر (ص) زماني که شنيد طلحه و زبیر سر به شورش برداشته اند، به فردي که اين خبر را آورده بود، گفت: به علي بپيوند که به خدا هرگز گمراه نشده و کسی به وسيلت او گمراه نشده است. او اين مطلب را سه بار تکرار کرد. (34)

ام فضل بنت حارث نيز ضمن نامه اي خبر آمادگي شورشيان را به وسيله نامه رساني، پنهاني براي امام نوشت. (35)

اکنون مدینه در اختيار بني هاشم بود و شورشيان نمي توانستند باز گردند. شام نيز در اختيار معاويه بود و آشکار بود که رفتن آنها به شام هيچ به سودشان نيست، (36) زيرا معاويه در آنجا مطاع است و آنان تنها آلت دست او خواهند شد. از سوي ديگر هدف مشترک آنها با معاويه جلوگیری از خلافت امام بود. اکنون که شام در اختيار معاويه است بايد عراق را از سلطه خلافت امام بيرون کرد. در اين باره کسانی چون عبد الله بن عامر که حکومت بصره را مي خواست اصرار بيشتري داشت. گفته اند که وليد بن عقبه نيز آنها را از رفتن به شام نهي کرد، چرا که معاويه حاضر نشده بود عثمان را کمک کند چگونه کار را به شما واگذار خواهد کرد. (37) معاويه نيز علاقه اي به آمدن آنها به شام نداشت، لذا به دروغ به زبیر نوشت که براي خلافت او از مردم شام بيعت گرفته است. او از زبیر خواست تا عراق را تصاحب کند، شام نيز براي او آماده است. در آن صورت علي چیزی نخواهد داشت. نتيجه مذاکرات آن شد که آنها راه بصره را در پيش گرفتند به اميد آن که دوستان طلحه و زبیر در بصره و کوفه (38) به ياري آنان بشتابند. يعلي بن اميه که با اموال زيادي از يمن رسیده بود همه را در اختيار شورشيان قرار داد و آنان با تبليغات خود گروهي را فراهم آورده سوار اسبان يعلي بن اميه کرده و به سوي بصره به راه افتادند.

عايشه با اشاره به آن که «ام المؤمنين» است و حق مادري بر مسلمانان دارد، کوشيد تا مردم را به سمت شورشيان جذب کند. (39) زماني که شورشيان به بصره در آمدند، کعب بن سور، رهبر طایفه ازد قصد کناره گيري داشت، عايشه نزد او آمد و وي را دعوت کرد. او که در ابتدا اصرار بر کناره گيري داشت، گفت، نمي تواند سخن مادرش را اجابت نکند. (40) به هر روي نام عايشه براي جذب مردم بسيار مؤثر بود. بعدها طلحه نيز در خطبه خود در بصره گفت: خداوند عايشه را نيز همراه شما کرده است. مي دانيد که او چه منزلتي نزد رسول خدا (ص)

داشته و می دانید که پدر او چه جایگاهی در اسلام داشته است.

مردم بصره تنها بخاطر عایشه بود که اعلام کردند از شورشیان دفاع خواهند کرد. (41) طلحه در وقت شروع درگیری نیز گفت: مردم، علی آمده است تا خون مسلمانان را بریزد. نگوئید که او پسر عم پیامبر است، همراه شما همسر رسول خدا (ص) و دختر ابوبکر صدیق است کسی که پدرش دوستداشتنی ترین مردم نزد پیامبر (ص) بود. (42) در روز حمله یکی از یاران بصری شورشیان ضمن شعری می گفت:

نحن نوالي امنا الرضیة

و ننصر الصحابة المرضیه (43)

در بصره، عبد الله بن حکیم تمیمی نامه های طلحه را که به بصریان نوشته و آن را بر ضد عثمان تحریک کرده بود، نزد وی آورده و به او گفت: آیا این نامه ها را می شناسی؟ طلحه گفت: آری اما من تنها راه جبران را توبه و انتقام خون وی دانسته ام! (44)

سپاه جمل به راه افتاد. در نیمه راه، صدای پارس سگان به گوش عایشه رسید. به یکباره به یاد خبری از رسول خدا (ص) افتاد که زنان خویش را از این که در دام فتنه ای گرفتار می شوند که در راه صدای پارس سگان حواب بشوند پرهیز دادند. عایشه مصمم شد تا بازگردد. اما عبد الله بن زبیر پنجاه نفر از بنی عامر را نزد او آورد تا شهادت دهند که اینجا حواب نیست.

عثمان بن حنیف از طرف امام والی بصره بود. او ابوالاسود دثلی و عمران بن حصین را نزد شورشیان جمل که به نزدیکی بصره رسیده بودند فرستاد. آنان از اصحاب جمل پرسیدند: برای چه آمده اید؟ گفتند: برای تقاص خون عثمان و این که خلافت به شورا سپرده شود. عثمان بن حنیف دستور داد تا مردم مسلح شوند. شورشیان تا منطقه مرید در بصره آمده و ابتدا طلحه در حضور جمع درباره مظلومیت عثمان سخن گفت. او گفت: تنها به زور شمشیر با علی (ع) بیعت کرده اند، وی افزود که اکنون باید، از خلافت کناره بگیرد و همان سنت عمر بن خطاب در شورا مبنای انتخاب خلیفه باشد. (45) زبیر و سپس عایشه نیز سخنرانی کردند. عده ای او را تصدیق و عده ای فریاد زدند که دروغ می گویی. در این وقت جمعیت دو قسمت شده با کفش به جان یکدیگر افتادند. این اختلاف به یک درگیری مسلحانه کشیده شد. (46) یکی از معترضان که از بزرگان عبد القیس بود، فریاد زد: اینان خود شدیدترین مردم بر ضد عثمان بودند. بعد هم با علی بیعت کردند که خبر آن به ما رسید و ما با علی (ع) بیعت کردیم. طلحه گفت تا او را گرفتند و سر و صورت او را تراشیدند. (47) به نقل ابن خیاط، عده ای از مردم آنها را در راه ورود به بصره سنگباران کردند. (48)

به هر روی، پس از تسلط نسبی بر بصره، قراردادی با ابن حنیف امضا کردند که تا آمدن امام علی (ع) صبر کنند، مشروط به آن که دار الاماره، بیت المال و مسجد در دست عثمان بن حنیف باشد. با وجود این قرار داد، شورشیان از ترس آن که مبادا امام از راه برسد و آنان نتوانند در برابرش مقاومت کنند پیمان را شکستند و شبانه در حالی که عثمان بن حنیف مشغول نماز عشا بود به مسجد ریخته او را دستگیر کردند. آنان سر و صورت او را تراشیدند و تنها از ترس برادر او سهل بن حنیف که امام او را در مدینه به جای خود گذاشته و به این سو آمده بود از کشتن وی صرفنظر کرده (49) و از شهر بیرونش کردند. زمانی که امام او را در این وضعیت دید، به گریه افتاد. (50) شورشیان پس از کشتن حدود پنجاه نفر (51) و نیز کشتن نگاهبانان بیت المال، به غارت آن پرداختند. زمانی که طلحه و زبیر اموال بیت المال را دیدند، گفتند: هذا ما وعدنا الله و رسوله! (52) بنا به نقلی، طلحه در همان آغاز ورود به بصره سراغ دراهمی را می گرفت که به او وعده داده بودند. (53)

با حاکمیت نسبی شورشیان در بصره، میان طلحه و زبیر بر سر خواندن نماز اختلاف شد. این درگیری با مصالحه به این که هر کدام یک روز نماز بخوانند موقتاً پایان یافت. در این وقت حکیم بن جبلة فرمانده نیروهای تحت امر عثمان بن حنیف، با چند صد نفر به جنگ با شورشیان پرداخت. این درگیری به شهادت او و سه تن از برادرانش منتهی شد. (54) عایشه از بصره نامه هایی به مردم مدینه و یمامه نوشته و آنان را برای حمایت از شورشیان جمل دعوت کرد. او در نامه خود به مردم یمامه نوشت: عثمان بن حنیف گمراه مردم را به راه جهنم دعوت می کند، در حالی که ما مردم را به کتاب الله دعوت می کنیم. او این نامه را در توجیه جنایات شورشیان در واقعه بصره، پیش از آمدن امام نوشته بود. (55) او نامه ای نیز به مردم مدینه نوشت و خبر پیروزی شورشیان را در بصره به آنان اطلاع داد. تاریخ این نامه پنجم ربیع الاول سال 36 هجری است. (56)

زمانی که خبر رفتن شورشیان به امام رسید، آن حضرت سهل بن حنیف را بر جای خویش گذاشته و همراه شمار زیادی از اصحاب پیامبر (ص) و سایر مردم مدینه که در نقلي تعداد آنها چهار هزار نفر دانسته شده (57) به سرعت به سوی عراق حرکت کرد. بنا به نقل سعید بن جبیر، هشتصد نفر از انصار و چهار صد نفر از کسانی که در بیعت رضوان حضور داشتند، در جمل همراه امام علی (ع) بودند. (58) زمانی که امام از ربذه، هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص را به کوفه فرستاد تا به ابو موسی پیغام دهد مردم را برای پیوستن به امام بسیج کند، ابو موسی موافق حمایت مردم کوفه از امام نبود. او با اظهار این که این ماجرا فتنه بوده و نائم در فتنه بهتر از حاضر در فتنه است، (59) اجازه نداد که مردم، به حمایت از امام علی (ع) بشتابند. به علاوه هاشم را نیز تهدید کرد. هاشم نزد امام آمد و آن حضرت، عبد الله و محمد بن ابی بکر را برای بسیج مردم به کوفه فرستاد که نتوانستند کاری انجام دهند. این بار، آن حضرت، فرزندش امام حسن (ع) را همراه عمار به کوفه فرستاد. به علاوه ابو موسی را عزل کرده و قرظۀ بن کعب انصاری را بر کوفه گماشت. سخنان پرشور امام حسن (ع) سبب شد تا نه هزار و ششصد و پنجاه نفر از کوفیان به سپاه امام ملحق شدند. (60) حجر بن عدی که از پاکان و نیکان شهر کوفه بود، مردم را به حمایت از امام فراخواند و پس از آن بود که مردم مصمم شدند تا در هر شرایطی امام خویش را حمایت کنند. (61) حضور امام حسن (ع) به عنوان نواده پیامبر (ص) نقش مهمی در تحریک مردم کوفه داشت. همین طور، عمار که زمانی حاکم این شهر بوده و به تقوی و پرهیزگاری شهره بوده و مردم بر اساس روایت «الحق مع عمار یدور معه حیث دار» او را معیار حق و باطل می شناختند. (62) سپاه کوفه در ذی قار به امام ملحق شده و به سوی بصره حرکت کردند.

قبایل بصره به سه گروه تقسیم شدند. گروهی همچون قبیله ربیعۀ به امام پیوستند. گروهی دیگر همانند بنی ضبه به عایشه و گروهی نیز همچون احنف بن قیس از رؤسای بنی تمیم از این جنگ کناره گرفتند. (63) کناره گیری جمع فراوانی از قبایل، نشان می داد که تصمیم گیری برای بسیاری دشوار شده است. حضور برخی از قبایل در دو طرف تا اندازه ای نزاعهای قبیله ای را به همراه داشت. طلحه در سخنرانی خود در وقت جنگ، گفت: عده ای از منافقان مضری و نصاری ربیعۀ و رجاله های یمنی امام علی را همراهی کرده اند. این سخن او اعتراض کسانی که به خیال خود به هوای دفاع از آرمان شورشیان به جنگ آمده بودند برانگیخت و سبب کناره گیری آنها شد. (64) کسان زیادی نیز به صرف آن که طلحه، زبیر و عایشه رهبری شورش را عهده دار بودند، جریان شورش را حق می پنداشتند. حارث بن حوط به امام می گفت: آیا فکر می کنی که طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اند؟ امام فرمود، «اعرف الحق تعرف اهله، و اعرف الباطل تعرف اهله» (65) جدای از ده هزار نفر کوفی که با دو هزار نفر از عبد القیس همراه شده و دوازده هزار نفر از سپاه امام را تشکیل می دادند، شمار زیادی از قبایل بصری، به علاوه

جمع کثیری از مردم مدینه که در میان آنها شمار فراوانی از اصحاب رسول خدا (ص) بودند، (66) امام را همراهی می کردند.

امام علی (ع) به هیچ روی مایل به برپایی این جنگ نبود. لذا سه روز پس از ورود به بصره، با ارسال پیامهای مکرر از شورشیان خواست تا به «جماعت» و «طاعت» باز گردند، اما پاسخ مثبتی از آنان نشنید. (67) آن حضرت، صعصعة بن صوحان را همراه نامه ای به سوی بصره فرستاد. او با طلحه و زبیر سخن گفت، وقتی با عایشه سخن گفت، احساس کرد که او بیش از دو نفر دیگر، قصد برپایی شر دارد. پس از بازگشت امام، عبد الله بن عباس را به بصره فرستاد. او به طلحه گفت: مگر تو بیعت نکردی، طلحه گفت: شمشیر بالای سرم بود. ابن عباس گفت: من خود ناظر بودم که به اختیار بیعت کردی. طلحه از خون عثمان سخن گفت. ابن عباس گفت: مگر نبود که عثمان ده روز از چاه خانه خود آب می خورد و تو اجازه ندادی از آب شیرین استفاده کند. آنگاه علی (ع) سراغ تو آمد و از تو خواست تا اجازه دهی از آب استفاده کند. پس از آن ابن عباس با عایشه و طلحه نیز سخن گفت. عایشه چنان به پیروزی خود اطمینان داشت که کوچکترین انعطافی از خود نشان نداد. ابن عباس با استدلالهای محکم خود کوشید آنان را از خطری که در انتظارشان است پرهیز دهد اما نپذیرفتند. (68)

به هر روی اصرار امام این بود که جنگ صورت نگیرد. آن حضرت از آغاز کردن جنگ توسط اصحابش جلوگیری کرده و رسماً اعلام کرد که کسی حق شروع جنگ ندارد. (69) حتی در روز جنگ، پیش از ظهر، امام قرآنی به دست ابن عباس داد تا نزد طلحه و زبیر رفته، با دعوت آنان به قرآن با آنها سخن بگوید، ابن عباس با طلحه و زبیر سخن گفت، اما عایشه حتی اجازه صحبت نداد و گفت: به صحبت بگو: بین ما و او جز شمشیر حاکم نخواهد بود. ابن عباس می گوید: من هنوز از آنها دور نشده بودم که تیرهای آنان مثل باران به سوی ما آمد. (70)

صبح روز دهم جمادی الاولی (71) لشکر امام آماده شد. منطقه درگیری، در خربیه بود، جایی که پیش از بصره نیز وجود داشته و بعدها محله ای از محلات بصره شد. آن روز تا ظهر امام در برابر سپاه شورشی ایستاد و آنان را نصیحت می کرد. امام خطاب به عایشه می فرمود: خداوند تو را به ماندن در خانه فرمان داده، از خدا بترس و برگرد. طلحه و زبیر را نیز بخاطر آوردن عایشه مورد سرزنش قرار می داد. مالک فرمانده جناح راست، عمار یاسر فرمانده جناح چپ، و نعمان بن ربیع انصاری و به قولی جندب بن زهیر از دی بر نیروی پیاده و رایت در دستان محمد بن حنفیه قرار گرفت. آن حضرت با سخنان آتشین خود سپاه را آماده نبرد با دشمن می کرد. (72)

در آن سوی عایشه، سوار بر شتر، در هودجی قرار گرفت که زهی بر آن پوشانده بودند. او در میدان حاضر شد و به سخنرانی پرداخت و مرتب از مظلومیت عثمان سخن می گفت. امام در آغاز قرآنی به دست یکی از افراد قبیله عبد القیس داد تا به میان میدان رفته شورشیان را به قرآن فرا خوانده از تفرقه و تشتت پرهیز دهد. شورشیان او را با تیر زده و به شهادت رساندند. مادر این جوان که در آنجا حاضر بود خود را روی جنازه فرزندش انداخت،

اصحاب کمک کردند تا جنازه او را نزد امام آوردند. (73) امام که تا آن زمان دستور داده بود سپاهش آغازگر جنگ نباشد، با شهادت آن مرد، به محمد بن حنفیه دستور حرکت به سوی دشمن را صادر کرد. (74) درگیری از ظهر تا شب ادامه یافت. بیشترین جنگ در اطراف شتر عایشه بود که گفته شده بیش از هفتاد دست که خواستند

افسار شتر او را بگیرند قطع شد. عایشه کوشید برای تحمیق مردم مشتی خاک برداشت و شبیه کاری که رسول خدا (ص) کرده بود، خاک را به سمت سپاه امام پاشید و گفت: شاهت الوجوه! امام خطاب به او فرمودند: «و ما رمیت اذ رمیت و لکن الشیطان رمی». (75) زمانی که سپاه شورشی روی به شکست گذاشت مروان بن حکم که کسی جز طلحه را قاتل عثمان نمی دانست، تیری بر او زده و وی را به قتل رساند. (76) جالب است که ابن خیاط

می گوید: زمانی که جنگ آغاز شد، نخستین کشته، طلحه بود. (77) این نشان آن است که اساساً مروان برای کشتن طلحه به این جنگ آمده بوده است. او بعدها به این مسأله افتخار می کرد، چنان که خود این حکایت را برای امام سجاد (ع) نقل کرده بود. (78) گفته شده است که امام، طلحه را نیز در میدان جنگ صدا زد و به او فرمود: ای ابو محمد! یاد داری که رسول خدا (ص) درباره من فرمود: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه؟ طلحه گفت: استغفر الله، اگر به خاطر آورده بودم خروج نمی کردم. (79)

زبیر نیز به اصرار فرزندش عبد الله در سپاه مانده و با وجود سخنان امام حاضر به ترک میدان نمی شد. در یک مورد امام سخن پیامبر (ص) را به یاد او آورد که آن حضرت فرمود: فرزند عمه تو یعنی زبیر، بر تو بغی خواهد کرد. زبیر این خبر را تصدیق کرد. (80) منابع در این که به هر روی زبیر از صحنه درگیری فرار کرده (81) یا پشیمان، میدان را ترک کرده اختلاف نظر دارند. محتمل چنان است که پس از سخن امام، که زبیر قصد بازگشت کرد و به اصرار فرزندش به صحنه جنگ برگشت، سبب شده باشد که فرار آخر او به حساب ندامتش گذارند. در حالی که اگر واقعاً نادم بود، همان دفعه باید درباره بازگشت تصمیم جدی می گرفت. زمانی که او میدان را ترک کرد، شخصی به نام ابن جرموز به تعقیب وی پرداخته و او را در فرصت مناسب به قتل رساند. امام درباره او فرمود: زبیر از طلحه به من نزدیکتر بود. او همیشه از ما اهل بیت بود تا آن که پسرش عبد الله بزرگ شد و بین ما و او جدایی انداخت. (82)

نقش مالک در خلافت امام تا به آن حد بود که وقتی با عبد الله بن زبیر درگیر شد و نزدیک بود تا او را به هلاکت برساند، عبد الله در برابر کسانی از سپاهش که میان آنها فاصله انداختند گفت: مرا با اشتر با هم بکشید. (83) هدف او آن بود تا به هر حال مالک کشته شود. عدي بن حاتم طائي از مدافعان امام بود که در این جنگ یک چشم خویش را با یک فرزندش از دست داد. عمرو بن حمق خزاعي از دیگر اصحاب رسول خدا (ص) بود که در این جنگ در رکاب امیر مؤمنان بود. دینوری درباره او می گوید: وی از از عباد کوفه بوده و همراهش عابدان زیادی بودند. (84)

امام که مقاومت بصریان را در اطراف جمل دید، دستور کشتن شتر را صادر کرد. شماری از اصحاب امام اطراف شتر را گرفته و آن را کشتند. بعدها عایشه می گفت: از داخل هودج علی (ع) را می دیدم که خود در معرکه مشغول جنگ بوده و فریاد می زد: الجمل، الجمل. (85) امام نزد هودج آمده و عایشه را با خطاب «یا شقیراء» مورد سرزنش قرار داد. (86) یک نکته گفتنی آن که عایشه از داخل هودج، از سوراخی که درست کرده بودند، بیرون را تماشا می کرد. یکبار از کسی که افسار هودج را گرفته بود، پرسید: آیا علی در میان جمعیت است. او پاسخ داد: آری. عایشه از او خواست تا وی را به او نشان دهد. وقتی امام را به او نشان داد، گفته: چقدر به برادرش شبیه است! آن مرد پرسید: مقصودت کیست؟ گفت: پیامبر (ص). آن مرد که چنین شنید، افسار شتر را رها کرده و به سپاه امام پیوست. (87)

پس از پایان جنگ عایشه را که در هودج همچون مرده ای بی حرکت مانده بود، در آورده و همراه برادرش محمد بن ابی بکر به بصره فرستادند تا چند روز بعد از آن بصره را ترک کند. پس از آن او همراه شماری زن و مرد بصری به مدینه فرستاد. (88) بعدها عایشه بارها و بارها از این اقدام خود پشیمان شده و اظهار ندامت می کرد. (89) وقتی آیه و قرن فی بیوتکن را می خواند آن قدر گریه می کرد که خمارش خیس می شد. (90) ابن قتیبه می گوید: زنی بر عایشه وارد شد و گفت: درباره زنی که فرزند کوچکش را کشته چه می گویی؟ عایشه گفت: جهنم بر او واجب شده است. آن زن گفت: درباره زنی که بیست هزار تن از فرزندان بزرگش را به قتل رسانده (یعنی عایشه)

چه می گویی؟ (91) خود عایشه در وقت مرگ گفت: من بعد از پیامبر (ص) حادثه ها آفریده ام، مرا در کنار سایر زنان (و نه در کنار پیامبر) دفن کنید. (92) در نقلی دیگر آمده است که عایشه می گفت: شرکت نکردن من در جمل، برای من بهتر از آن بود که ده فرزند پسر از پیامبر (ص) داشته باشم. (93)

در این جنگ شمار زیادی از مردم بصره از طوایف مختلف به قتل رسیدند. به نقل بلاذری، تنها از طایفه ازد، دو هزار و پانصد و پنجاه و دو نفر کشته شدند. از بکر بن وائل، هشتصد نفر و از بنی ضبه، پانصد نفر و از بنی تمیم، هفتصد نفر. (94) آمارهای دیگری نیز داده شد که به نظر می رسد اغراق آمیز باشد. از جمله گفته شد، کشتگان جنگ جمل، مجموعاً بیست هزار نفر بوده است. (95) نقل دیگری از عبد الله بن زبیر چنان است که پانزده هزار نفر به قتل رسیدند. شیخ مفید همان عدد بیست هزار نفر را درست می داند. (96) ابو حاتم نامی از جده خود نقل کرده که کشته های جمل، به شماره، بیست هزار نفر بوده است. (97) این آمار درست به نظر نمی رسد، جنگی که تنها پنج تا شش ساعت جریان داشته نمی تواند تا این اندازه تلفات داشته باشد. گفته شده که شهدای سپاه امام بین چهار صد تا پانصد نفر بوده اند. (98)

چهره های شناخته شده از شهدای اصحاب امام شش نفرند. دو نفر آنها، زید و سیحان فرزندان صوحان اند. دو نفر دیگر، صقعب و عبد الله برادران سلیم بن مخنف (جد ابو مخنف) و دو نفر دیگر علباء بن حارث سدوسی و هند جملی است. (99) آنچه مسلم است این که کست سریع سپاه بصره (پانصد کشته در برابر بیش از نوزده هزار نفر کشته از شورشیان) نشان می داد که علی رغم وجود ام المومنین در میان آنها، سپاه شورشی انگیزه های قوی نداشته است. مشکل عمده این بود که طلحه و عایشه علی رغم شهرت، در قضیه عثمان، بدنام تر از آن بودند که بتوانند مردم بصره را فریب داده و خود را دادخواه خون عثمان قلمداد کنند.

پس از پایان جنگ امام دستور داد تا کسی را تعقیب نکنند. هر کس تسلیم شد او نکشد و مجروحی را از بین نبرند. امام حتی کسانی چون مروان و فرزندان عثمان را آزاد کرد. در آن لحظه مروان گفت: بیعت نخواهد کرد مگر آن که او را بر بیعت مجبور کنند. امام فرمود: حتی اگر بیعت کند همچون جهود بیعت را نقض می کند. (100) امام به جز آنچه دشمن در جنگیدن از آن بهره می برده، اجازه برداشتن اموال شخصی مردم را ندادند. این امر برای مردمی که تاکنون، پس از هر جنگ فاتحانه ای، غنایم فراوانی می گرفتند، شگفت آور بود. در این باره به امام اعتراض شد، و امام با این سخن که اگر بنا به تقسیم اموال باشد، عایشه سهم کدام یک از شما خواهد بود، آنان را شرمند کرد. با این حال، این مشکل برای اذهان ساده عرب ماند که چگونه ممکن است، ریختن خون قومی روا باشد، اما برداشتن اموال آنان نه! (101)

آن حضرت در میان کشتگان جستجویی کرد. وقتی به کعب بن سور - قاضی سابق بصره از طرف عمر رسید، دید قرآن را به گردنش آویزان کرده است. امام فرمود تا قرآن را از گردن او برداشتند. آن گاه دستور داد تا کعب را در برابرش بنشانند و همانند سخنی که پیامبر (ص) در احد به کشتگان قریش فرمود، خطاب به جنازه او گفت: ای کعب! من آنچه را وعده پروردگارم بود یافتم. آیا تو نیز آنچه را پروردگارت وعده کرده بود یافتی! (102)

امام پس از تمام شدن غائله جمل، به مسجد جامع در آمد و به سرزنش مردم پیمان شکن بصره که نخستین مردمی هستند که در برابر امام خود ایستاده اند پرداختند. امام آنها را «جند المراه و اتباع البهیمه» (سپاه زن و پیروان حیوان) نامیدند. (103) امام ضمن چند نامه خبر ماجرای بصره را به شهرهای مدینه و کوفه نوشتند. (104) آنگاه دستور باز کردن بیت المال را دادند و آن را در میان اصحابشان که گفته اند دوازده هزار نفر بودند تقسیم کردند. این بار امام بر خلاف طلحه و زبیر که با دیدن اموال بیت المال گفتند: این همان وعده خدا و

رسول است، فرمود: اي طلاهاي زرد و سفيد، جز من را فريب دهيد. (105)
پس از آن چندي در بصره مانده و در روز دوشنبه 12 يا 16 رجب سال 36 هجري، (106) پس از نصب عبد الله بن عباس به عنوان حاكم بصره، عازم كوفه شد. ورود آن حضرت به كوفه، در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب ياد شده است. (107)

پي نوشت ها :

1. انساب الاشراف، ج 2، ص 252 (پاورقي) از: تاريخ دمشق، ج 28، ص 67، تهذيب تاريخ دمشق، ج 5، ص 364
2. تاريخ الطبري، ج 4، ص 429، انساب الاشراف، ج 2، ص 218
3. انساب الاشراف، ج 2، ص 223. منبع عمده درباره جنگ جمل، كتاب «الجمال» شيخ مفيد است كه او، كتاب خود را از دهها منبعي كه در آن زمان در دسترس داشته فراهم کرده است. ما از اين كتاب و نيز آثار ديگري كه پيش از آن تاليف شده، بهره برده ايم.
4. انساب الاشراف، ج 2، ص 255
5. انساب الاشراف، ج 2، صص 222-223، طبقات الكبرى، ج 5، ص 34.
6. در جاي خود اشاره كرديم كه در نماز خواندن ابو بكر به جاي پيامبر (ص) كه تنها يك نماز بوده، به باور امام علي (ع)، كسي كه از درون خانه از قول پيامبر (ص) ابو بكر را معرفي کرده همين عايشه بوده است.
7. حياة الصحابه، ج 2، ص 300
8. طبقات الكبرى، ج 3، ص 274
9. تاريخ المدينة المنورة، ج 3، ص 942
10. درباره اقوال مخالف و نيز آنچه از خود عايشه در تناقض با اين نظر ابراز شده نك: حديث الافك، ص 158 به بعد.
11. طبقات الكبرى، ج 8، ص 81
12. همان، ج 8، ص 63
13. همان، ج 8، ص 103
14. الجمل، صص 157-160
15. در اين باره نگاه كنيد به بحث مخالفان عثمان.
16. انساب الاشراف، ج 2، صص 217-218، ج 5، ص 91، شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 6، ص 215
17. انساب الاشراف، ج 5، ص 91
18. الجمل، ص 160، و در پاورقي همانجا از: الشافي، ج 4، ص 356، بحار الانوار، ج 32، ص 341
19. الفتوح، ج 2، ص 337، نثر الدر، ج 4، ص 21
20. مسند احمد، ج 6، صص 34، 38
21. ربيع الابرار، ج 1، ص 821
22. الجمل، صص 409-412

23. همان، صص 434-425
24. همان، ص 438
25. ظهر الاسلام، ج 4، صص 39-38
26. تاريخ الطبري، ج 4، ص 451
27. اخبار الطوال، ص 144
28. انساب الاشراف، ج 2، ص 238
29. نك: المعجم الكبير، ج 24، ص 34
30. الفتوح، ج 2، صص 283-282
31. تاريخ الطبري، ج 4، ص 451، الفتوح، ج 2، صص 284
32. الفتوح، ج 2، ص 284
33. انساب الاشراف، ج 2، ص 224
34. المعجم الكبير، ج 24، ص 10، مجمع الزوائد، ج 9، ص 135
35. الفتوح، ج 2، ص 286
36. انساب الاشراف، ج 2، ص 221
37. الفتوح، ج 2، صص 280-279
38. انساب الاشراف، ج 2، صص 222-221
39. نثر الدر، ج 4: ص 16-15
40. اخبار الطوال، ص 144، الجمل، ص 322
41. الجمل، ص 304
42. همان، ص 329
43. الجمل، ص 345
44. انساب الاشراف، ج 2، صص 230-229، الجمل، ص 305
45. المصنف، عبد الرزاق، ج 11، ص 365، انساب الاشراف، ج 2، ص 224، المستدرک، ج 3، ص 120، و نك:
الاستيعاب، ج 4، ص 361، (ابن عبد البر مي گوید: اين حديث از دلائل نبوت رسول خدا (ص) است و سند آن
صحيح تر از آن است که نیاز به بحث داشته باشد.) فتوح البلدان، ص 549، الفتوح، ج 2، ص 288، نثر الدر، ج
1، ص 227، مجمع الزوائد، ج 7، ص 234
46. الجمل، ص 306
47. انساب الاشراف، ج 2، صص 227-226
48. الجمل، ص 307
49. تاريخ خليفة بن خياط، ص 182
50. الجمل، ص 284
51. همان، ص 285
52. المعارف، ص 208
53. الجمل، ص 401

54. المصنف ابن ابي شيبة، ج 15، ص 283
55. الجمل، صص 283-284
56. همان، صص 301-302
57. همان، صص 299-300
58. تاريخ خليفة بن خياط، ص 184
59. تاريخ خليفة بن خياط، ص 184
60. اخبار الطوال، ص 145
61. همان، ص 145، انساب الاشراف، ج 2، صص 234-235
62. اخبار الطوال، ص 145
63. دينوري (اخبار الطوال ص 147) مي گويد: وقتي زبير شنيد عمار با امام علي ست به دليل حديث «الحق مع عمار» و حديث «تقتلك الفئة الباغية» ، به ترديد افتاد. اين سخن با توجه به نفس تباه شده زبير درست نيست، از روز نخست عمار با امام بود، چگونه تا اين موقع زبير در اين اندیشه نيفتاده بود.
64. در مورد قبایل و مواضع آنها نک: انساب الاشراف، ج 2، ص 237
65. الجمل، ص 330
66. انساب الاشراف، ج 2، صص 239، 274
67. درباره حضور اصحاب پیامبر (ص) نک: انساب الاشراف، ج 2، صص 269-267 (پاورقي)
68. اخبار الطوال، ص 147
69. الجمل، صص 314-318
70. وقعة الجمل، ص 36
71. الجمل، صص 336-339
72. همان، ص 336، به نقل بلاذري، جنگ در روز دهم جمادي الثانيه بوده است. نک: انساب الاشراف، ص 238، تاريخ نامه امام به مردم کوفه که خبر فتح و پيروي بر اصحاب جمل را به آنان دادند، جمادي الاولی است. نک: الجمل، ص 399
73. الجمل، ص 334
74. همان، صص 339-340، المصنف، ابن ابي شيبة، ج 7، ص 537، انساب الاشراف، ج 2، 241
75. انساب الاشراف، ج 2، صص 240-241
76. الجمل، ص 348، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 257
77. انساب الاشراف، ج 2، صص 246-247
78. تاريخ خليفة بن خياط، ص 185
79. الجمل، ص 383
80. وقعة الجمل، الغلابي، ص 42، تاريخ مختصر دمشق، ج 11، ص 204
81. انساب الاشراف، ج 2، ص 255، اخبار الطوال، ص 147
82. تعبیر ابو مخنف آن است که زبير پس از شکست سپاه میدان را رها کرده عازم مدینه بود که به قتل رسید. انساب الاشراف، ج 2، ص 254، معنای این سخن جز گریز چیز دیگری نیست.

83. الجمل، ص 389، مختصر تاريخ دمشق، ج 9، ص 24
84. اخبار الطوال، ص 150
85. اخبار الطوال، ص 150
86. الجمل، ص 379
87. همان، ص 369
88. سمط النجوم العوالي، ج 2، ص 440
89. انساب الاشراف، ج 2، ص 249
90. همان، ج 2، ص 265
91. همان، ج 2، ص 266
92. عيون الاخبار، ج 1، ص 202
93. طبقات الكبرى، ج 8، ص 74
94. الفتوح، ج 2، ص 241، طبقات الكبرى، ج 5، ص 6
95. انساب الاشراف، ج 2، ص 248
96. همان، ج 2، ص 265
97. الجمل، ص 419
98. تاريخ خليفة بن خياط، ص 186
99. همان، ص 186
100. تاريخ خليفة بن خياط، ص 190
101. انساب الاشراف، ج 2، ص 263 (متن و پاورقي)
102. اخبار الطوال، ص 151
103. الجمل، ص 392
104. اخبار الطوال، ص 151، الجمل، ص 407، ربيع الابرار، ج 1، ص 308
105. الجمل، ص 395-399
106. همان، صص 401-402
107. الفتوح، ج 2، ص 374، اخبار الطوال، ص 152 انساب الاشراف، ج 2، ص 273، گفتمني است كه نامه امام براي خبر فتح به قرظه بن كعب حاكم كوفه، در رجب همين سال نوشته شده است. نك: الجمل، ص 404

***** بر گرفته شده از كتاب تاريخ خلفاء